

محلۀ فاطمیه برای جمشید مهدوی کوچکسرای، یادآور خاطرات سال‌های پس از پیروزی انقلاب است

حسین، کوچه را به نام خود زد

۳



محلۀ گردی

○ دهه ۶۰ کارهای فرهنگی مسجد المهدی (ع) به من سپرده شده بود؛ از مکبری تا برگزاری دعای کمیل و توسل. شام غریبان امام حسین (ع) با هیئتی‌های مسجد، می‌رفتیم منازل شهدای محلۀ و روضه می‌خواندم. برخی اعزام‌هایم به جبهه هم از همین مسجد بود.



ایستگاه اول

شهادت ۵۷ بهمن برای جمشید مهدوی کوچکسرای، آغاز حرکت در مسیری پرفراز و نشیب برای حراست از نهال نوکاشته انقلاب بود. این جانباز روزهای انقلاب و جنگ تحمیلی که چهل سال در خیابان شهید ابراهیمی سکونت و کسب و کار داشته، به دلیل فعالیت‌های گسترده انقلابی، دشواری‌های زیادی را به جان خریده است؛ از زخمی شدن در دی ماه ۵۷ تا کینه‌ورزی منافقان در دهه ۶۰. برای او قدم زدن در کوچه‌های محلۀ فاطمیه، یادآور خاطرات سال‌های همدلی و مقاومت است که برش‌هایی از آن را روایت می‌کند.

○ سال ۶۱ ابتدای کوچه شهید ابراهیمی ۲۲، مغازه خواربارفروشی باز کردم. هر روز بعد نماز صبح، حاج آقا کاریزی، امام جماعت مسجد المهدی (ع) را به خانه‌اش می‌رساندم تا مبادا مورد سوء قصد منافقان قرار بگیرد، غافل از اینکه خودم، سوژه منافقان هستم. یک روز به در آلومینیومی مغازه‌ام برق وصل کرده بودند. همین که آمدم قفل را باز کنم، پرت شدم عقب. نیروهای اطلاعات سپاه آمدند و ما جرا را صورت جلسه کردند.

ایستگاه دوم

ایستگاه سوم

ایستگاه چهارم

○ زمستان سال ۶۲، حوالی ساعت ۲۳ از جلسه قرآن برمی‌گشتم خانه. از فاصله صد متری، دیدم دو نفر از پشت کیوسک تلفن که ابتدای کوچه شهید انگیزه ۷ بود، سرک می‌کشند. آموزش‌های امنیتی رادیده بودم و به ماجرا شک کردم. یک لحظه، اسلحه‌شان را دیدم و مطمئن شدم قصد ترور دارند. جوان و چابک بودم. تا خانه مان یک نفس دویدم و به سختی نجات پیدا کردم.



ایستگاه پنجم

○ قدیم، اسم کوچه‌های این محدوده، چیز دیگری بود؛ مثلاً کوچه شهید علی قدمگاهی، معروف بود به «لاله». دوران جنگ، وقتی جوان‌های محلۀ یکی یکی شهید می‌شدند، اسم کوچه‌ها هم به نامشان تغییر می‌کرد.



ایستگاه ششم

○ این خانه در مسلم جنوبی، متعلق به یکی از درجه‌دارهای پهلوی بود و معروف به «خانه استوار» شده بود خانه تیمی منافقان. با نیروهای بسیج، برای پاک‌سازی اقدام کردیم. با بلندگو هشدار دادیم خودشان را تسلیم کنند اما مقاومت کردند. تیراندازی شروع شد. شیشه‌ها را شکستم و نارنجک پرتاب کردم داخل خانه. سه منافق تلف شدند. یکی از آن‌ها همان بود که برای کشتنم پشت کیوسک تلفن پنهان شده بود.

○ خانه ما و حسین تقوایی روبه‌روی هم بود. هر دو اهل جبهه بودیم و وقت‌هایی که یکدیگر را می‌دیدیم، سربه سر هم می‌گذاشتیم. من می‌گفتم «اینجا می‌شود کوچه شهید مهدوی»، حسین می‌گفت «نه خیر! می‌شود کوچه شهید تقوایی». سال ۶۱ در عملیات محرم، حسین به آرزوی شهادت رسید و کوچه به نام او شد.

